

« من از انسانها منصرف نمی شوم! »

« افغانستان، کشوری بدون امید؟ »

(بخش - چهارم)

محتوای این بخش با مشاهدات خانم «شیفت» در سال ۲۰۰۴ که در کتاب نشانی شده است، آغاز می یابد. بعد از آنکه پس از یک مدت اقامت در آلمان، در رابطه با «دزدان» اطلاعات تازه بدست می آورد، که افراد مجرم تشخیص گردیده، گویا دیگر منبع خطر های احتمالی از جانب آنها در رابطه با امنیت خانم «شیفت» متصور نیست، که «خانم کارلا شیفت» بیم آنرا داشت، دوباره بر می گردد. بسلسله خدمات انسانی و بشر دوستانه، خاصاً به زنان نیازمند و بلا کشیده کشور ما، گزارش یافته است، که فعالیت های وی تنها در محیط شفاخانه چک وردک، که خود بنیادگذار و پیش برنده آنست، محدود نمانده است. (در بخش های قبلی تلفظ نام قبلی سهواً «کارلا» تحریر یافته است. با عرض معذرت توجه خواننده محترم را جلب می نمایم که تلفظ درست آن «کارلا» است.)

خانم «کارلا شیفت»، علاوه از جلب اعانه های مردم آلمان، فعالیت های کوتاه مدت دوکتوران بشر دوست را طوری سازمان داده است، که در ایام رخصتی های سالانه، بدون معاش، در خیمه هائیکه خانم «کارلا شیفت» سازمان می داده است، عملیات ها و تداوی های «امبولانت» نیز انجام داده اند، علاوه از برنامه های پیشبرد «واکسیونهای» متنوع در دیگر نقاط کشور، از کمک «گروپهای شفاخانه نور»، نیز استفاده نموده، به بخشی از آنها عینک های مجانی که از آلمان، بدست می آورده است، به نیازمند ها بخشیده، در نعمت بینائی به آنها یاری رسانیده است.

در متن کتاب تذکر داده است که آرزوی وی احیای دوباره دوستی دیرینه میان مردمان دو کشور آلمان و افغانستان نیز می باشد. قریب یکصد سال قبل، چنین نیات نیک مناسبات آغاز یافته است که برخلاف میراث شوم استعمار برتانوی، نمونه های مثبتی از آثار عمارت ها و دستگاه های تکنیکی نظیر مکاتب میخانیکی کابل و قندهار، صنایع و یالیسه آمانی، بشمول همکاری ها در ساحه پوهنتون، در پوهنئی علوم و اقتصاد پوهنتون کابل، بخصوص آنچه از دوران حاکمیت شاه امان الله، که ریفرمهایی را براه انداخته بود، بمشاهده می رسد. خانم «شیفت» در کتاب جایی از بند برق آبی، در چک وردک که در سال ۱۹۳۸ توسط «زیمنس»، قبل از آغاز جنگ دوم جهانی اعمار گردیده است، نام می برد. خانم «شیفت» همچنان می نویسد که کلانسالان محل، در شفاخانه، به او خطاب نموده، گفته اند که گویا آنها، پدرش را می شناسند، در حالیکه به گفته خودش حقیقت ندارد. او می نویسد: «این بند برق در سال ۱۹۳۸ در مجاورت شفاخانه اعمار گردیده بود - بدون پدر من، یک افسانه خوشبینی. این دستگاه به مردم برق تهیه می نموده است.» (صفحه ۸۱). بدون شک این هم میتواند، بمثابه یک خاطره نیک از کار انجیران آلمانی محسوب گردد، که مردم مانند افسانه در حافظه ها حفظ داشته اند، به امید همکاری همچو انسانها می باشند.

بعد از اینکه «در سال ۱۹۸۹، با کار شفاخانه آغاز نموده ام، و وزارت انرژی و برق زمینی را در اختیار ما قرار داده است، که من پلانم را تحقق بخشیده ام، یک پیوند خاص با بند آب و برق وجود داشته است. این نشان دهنده یک تاریخیست، که چه زمان بعضی چیز ها در افغانستان طول می کشند - یا از آن باز هم چیزی حاصل نمی گردد...» (همانجا)

اما در عین حال خانم «کارلا» با تمام نیرو کوشیده است، تا این خدمات انسانی را بدون لغزیدن در اهداف سیاسی این و یا آن گروپ و یا کشور، انجام داده و خیلی صادقانه از آنچه که بصراحت دیده است، انگشت انتقاد را نیز بلند نماید.

خانم «کارلا شیفت» در وقفه های مختلف، از توجه نازل، مسئولین به مسائل ولایات، یاد آور گردیده، نیازمندی انسانها را در ولایات، خیلی حاد ارزیابی می نماید. به ارتباط کنفرانس سال ۲۰۰۴ که روی حالات افغانستان در برلین تدویر گردیده بود، در جایی نظر خود را چنین بیان می دارد: «از طریق رادیوی صدای آلمان شنیدم - مستقیماً پس از تدویر کنفرانس افغانستان در برلین، اخیر مارچ ۲۰۰۴ -، که گویا رئیس جمهور کرزی بدون کشور است. به هر صورت درین جلسه از نظر من خیلی دیر، به این شناخت دست یافته اند، که باید همه چیز بطور طویل المدت در

نظر گرفته شود. با نشاط رضایتمندی اولی، من بدون آن سهم نگرفته بودم. ازینکه کرزی در برلین تفهیم نموده است، که یکتعداد سازمانهای غیر حکومتی («ان. جی. او.») خیلی خوب کار می کنند، دیگران کمتر، تصمیم بر آن شده است، که می خواهند یک قسمت بزرگ پول های امدادی را، مستقیماً به حکومت افغانستان بسپارند. به عقیده من این یک اشتباه بزرگ بوده است، زیرا بسیاری از سازمانهای غیر حکومتی، کار فرمایانی اند که از انسانهای ساده و عادی حمایت می کنند. تاکتیک کرزی بدینترتیب پیروزی نشان داد، زیرا حکومت به این پول احتیاج دارد، تا کارمندان و اجبران خود را حمایت کند، وزرا خواهند توانست در چنین حالت بطور دلخوا و با دست آزاد، پروژه های مورد دلچسپی خود را تقویت بخشند - و در جریان آن به جیب های خود اداره نمایند...» (صفحه ۸۰ / ۸۱)

به همه معلوم است که، بعد از کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱، اولین انتخابات، برای انتخاب رئیس جمهور، در سال ۲۰۰۴ صورت پذیرفته است. حال میخوام، حکایات خانم «شیفترا» را که در زمان آماده گی انتخابات مرور نمایم، که از تماس خویش با فعالین سازماندهی انتخابات که خود عنوان «بغلی»، «حزب طبی» تعیین نموده است، چنین می نویسد: «سال گذشته بود که اعضای حکومت افغانستان با من تماس گرفتند. «بزودی انتخابات است»، برایم گفتند. اینرا من هم می دانستم، موضوع انتخابات ولسی جرگه (خانه مردم) بود، که درین پارلمان - دو مجلسه در افغانستان، هیچیک از احزاب، اجازه اشتراک نداشته اند، بلکه نمایندگان مستقل راه داشته اند. لیکن بر طبق نوعی از خصوصیت خاص («تیپ») افغانی، نمی خواستند مستقیماً روی مسئله اصلی به صحبت آغاز نمایند، بلکه یک شروع عمومی را جستجو می نمودند. «شفاخانه با آن چه ارتباط دارد؟»، من سؤال کردم. «معلوم است که حال لازم است زنها هم رأی بدهند»

«این درست است، فقط آنرا تصدیق می نمایم»

«باید در هر محل زن هایی دریافت شوند، که قادر به خواندن و نوشتن باشند»، «برای چه؟ چه می خواهید با این کلمات برایم بگویند؟»، من پرسیدم. «آنها باید با فورمه های انتخاباتی آشنائی حاصل کنند. بعد می توانند ده به ده بروند، تا خانم ها نیراکه خواندن و نوشتن نمی توانند، به انتخابات تشویق نمایند. «این یک شیوه خوب است، خیلی قابل تقدیر است.»

«لیکن ما باید نخست زن ها را دریابیم، بعد صحبت های مقدماتی با آنها داشته باشیم، تا از میان آنها، افراد را تعیین کرده بتوانیم. آنده زنانیکه نوشتن و خواندن می توانند، باید دیگران را تحت نفوذ خود قرار ندهند». من حاضر شدم به آنها کمک کنم، این طرز العمل را روشن نیافتم. یک اطاق شخصی از ساحه تمرینات ما را بدسترس ایشان گذاشتم. لیکن به این هم همه آنچه مردها در دل داشتند، خاتمه نیافت. «نمی شود اینجا در شفاخانه، یک حوزه انتخاباتی تنظیم گردد؟». من بسوی ملاقات کننده گان خیره شدم. چگونه شما تصور می کنید؟ یک انتخابات در افغانستان چیز دیگری است از یک دموکراسی قدیمی. کی می داند، که به چه تعداد افراد امنیتی نیاز خواهد بود، تا بیک پیمانانه صلح آمیز به پایان برسد؟ حتی در هفته های گذشته دیده شد، که چه نا آرامی ها نشنت کرده است. اگر ما جانبداری بکنیم، فقط بطور اعظمی، طبی خواهد بود.»

«لیکن مستقیماً زن ها انتخاب خواهند کرد، وقتی اینجا برای تداوی آمده باشند. این یک فرصت آرمائی («ایدال») خواهد بود.» آها، خیلی ماهرانه سوزن را نخ کردید. طبیعتاً، شرکای صحبت با من، آنچه می گویند، بخود حق می دهند، طبیعتاً من هم می خواستم تا زن های ولایات نیز رأی دهند.

پس از یک وقفه گفتیم: «من فقط از حوزه انتخاباتی زنان حمایت می کنم. مردها جای دیگر رأی دهند، مانند دستگاه برق آبی.»

با این اظهارخانم شیفترا، «آقایان» سر شور داده، با ابراز رضایتمندی به هدف خویش می رسند. «وقتی درین سال انتخابات نزدیک می شد، «گراج» مانرا بعنوان محل انتخابات زنان در اختیار آنها قرار دادم. به هر صورت از بیرون می شد، به آن رابطه داشت. حتماً نیاز دخول به شفاخانه ما نبوده است، تاصلیب انتخابی را انجام داد. این برایم از اهمیت برخوردار بوده است، تا احساسی داشته باشیم، - ولواینکه تنها برای من محدود بوده باشد -، که یک جدائی بین شفاخانه و سیاست وجود داشت. در عین زمان شش گروپ زنان به دهات محل ما رفتند، از خانه به خانه گردش نمودند، لیکن الی نیمه جون ۲۵۰ زن را راجستر نمودند، که می خواستند انتخاب نمایند. انتخابات باید جمعاً بیست روز دیگر دوام می نمود. بنسبت سهمگیری نازل، بار دیگر بیست روز تمدید داده شد. زمانیکه «پلاکات» های کرزی و شرکا را در لابراتوار ما یافتیم - خیلی نا آرام شدم. آنها از اعتماد من سوی استفاده نموده بودند. بطور کافی توضیح ننمودم که شعار های سیاسی در شفاخانه ما، جا ندارد؟ «آنها باید پلاکات های خود را در بازار نصب کنند، نه در شفاخانه ما.» با همین کلمات کله های کاغذی را از دیوارهای لابراتوار پاره کردم.» (صفحه ۹۰)

ختم، بخش چهارم، ادامه دارد